

دهکده جهانی یا روستای فارسی؟

مهران بهاری

<http://sozumuz.blogspot.com>



برخی از ایرانیان بین رسمی و دولتی شدن و رفع ممنوعیت موجود از زبان و فرهنگهای اکثریت مردم ایران از سویی و روند جهانی شدن از سوی دیگر ضدیتی می بینند. به عبارت دیگر روند جهانی شدن را منوط به سلطه و حاکمیت انحصاری زبان، فرهنگ و قوم فارس بر کشور ایران میدانند. نوشته حاضر جمع بندی و بازنویسی نظرات چندی است در این باره که در آنها اصرار بر حاکمیت انحصاری زبان و فرهنگ فارسی بر مردم و ملل ایران و یکرنگ سازی زبانی و فرهنگی را دشمنی با فرایند جهانی شدن و روند دمکراتیزاسیون ایران دانسته، و این سوال را مطرح کرده ام: چه کسی گفته است که جهانی شدن و دهکده جهانی حکما و منحصر با زبان و فرهنگ فارسی دست یافتنی است؟

چیزهایی در حال تغییراند

اتفاقاتی در دنیا روی میدهند، در منطقه و کشورهای اطراف چیزهایی در حال تغییراند. زیرا آنانکه موظف به آموختن از تاریخ اند، درسهای لازمه را فراگرفته اند. فرایند جهانی شدن در اقتصاد و ارتباطات و انتگراسیون بین ملتها، مرزهای مصنوعی خارج و داخل کشوری را بی معنی نموده است. در منطقه ما همه به آرامی و بی انقطاع، با بهت و حیرت، با آنچه که در جهان و همسایگان روی میدهد و با حق و حقوق خود که دیرزمانی است از آن محروم نگاه داشته شده اند آگاهتر و آشنا تر میشوند. خطوط قرمز سابق در حال پاک شدن اند. به جای کشیدن خطوط قرمز تازه ای که بیشک سریعتر از قبلها پاک خواهند شد، آیا بهتر نیست با اتخاذ سیاستهای پراگماتیک تری به واقعیت چندملتی بودن کشور ایران و شرایط و الزامات جدید جهانی گردن نهاد؟ در مواجهه با وضعیت نوین جهانی و منطقه ای میبایست در ایران نیز سیاست تازه ای در رابطه با ملت ترک و عموما در رابطه با مساله ملت‌های ایرانی غیرفارس بنیان گزارده شده، به تبیین جایگاهی معقول و متناسب برای ملت فارس و زبان و فرهنگش در این سیستم آغاز و تدابیری جدی و عاجل برای مهار کردن افزون خواهیهای افراطیون منسوب به این عنصر قومی که در بسیاری از مراکز تصمیم گیری فرهنگی و آموزشی و تحقیقاتی کشور لانه کرده اند اتخاذ شود. از جمله میبایست چهارچوب حقوق خلق فارس به عنوان یکی از ملت‌های برابر حقوق تشکیل دهنده ایران و موقعیت متساوی زبان و فرهنگ و قوم فارسی با دیگر زبانها و ملت‌های ایرانی صریحا و بدون ابهام در قانون اساسی ذکر شود.

دوران گفتمان ها و روشهای کهنه به سر آمده است. دیگر نمیتوان از "ملت‌های ایرانی به نام "قوم" یاد کرد، و زبان و فرهنگ و مدنیتشان بویژه ترکی را "محلی" نمایاند. دیگر نمیتوان "اقلیت" فارس را اکثریت، "اکثریت" ترک را اقلیت، زبان "سراسری" ترکی را محلی و زبان "محلی" فارسی را سراسری، زبان "تحمیلی" فارسی را طبیعی و زبان "طبیعی" ترکی را تحمیلی نمایاند. (اگر قرار باشد از زبانی تحمیلی در ایران سخن راند، بی شک این زبان، زبان ترکی - که هیچ دلیل و شاهدهی بر تحمیل سازمان یافته و اجبار دولتی آن در هیچ برهه از تاریخ ایران وجود ندارد - نخواهد بود. اما به راحتی میتوان صفت تحمیلی را برای زبان فارسی - که ملت‌های ایرانی اجبار و تحمیل آنرا در یکصد سال اخیر به عینه شاهد بوده و هر روز با گوشت و پوست خود حس مینمایند بکار برد). دیگر نمیتوان زبان و فرهنگ و مدنیت قوم اقلیت فارس را به عنوان زبان و فرهنگ و مدنیت "ملی" ایرانی به ملت‌های غیرفارس ایران تحمیل نمود، دیگر نمیتوان و نباید به هیچ بهانه ای

ملتهای ایرانی را از اداره امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی خود، از کاربرد و حفظ و شناسایی و توسعه زبان و فرهنگ ملیشان محروم نگه داشت. دیگر نمی باید اکثریت مردم ایران و در راسشان ملت ترک را به بهانه های تمامیت ارضی، امنیت کشور، وحدت ملی و برادری اسلامی اما در واقع صرفا در راستای قومیتگرایی افراطی فارسی، از وقوف به حقوق ملیشان و دستیابی به آنها محروم نمود. دیگر آموزش اجباری زبان فارسی به کودکان و نوجوانان و زنان و بزرگسالان و طوائف ترک در سراسر ایران، در آذربایجان، در مرکز ایران، در جنوب ایران، در شمال شرق کشور، آنها در حالیکه این ملت و این مردم و این شهروندان از آموختن و آشنایی با زبان، فرهنگ ترکی و تاریخ ملی خود محروم نگه داشته شده اند، نمیتواند ادامه یابد و میبایست که این کار غیراخلاقی و فاقد مشروعیت در سراسر کشور متوقف شود.

جهانی شدن یعنی چندگانگی، جهانی شدن یعنی رنگارنگی، جهانی شدن یعنی دیگرپذیری

شرط لازم برای همگامی با جهان معاصر و دهکده جهانی پایان دادن به انحصار یک زبان و یک فرهنگ اجباری در کشوری مانند ایران است. با ممنوع اعلام کردن زبان و فرهنگ ملل ایرانی و اعمال زور در جایگزین ساختن زبان و فرهنگ فارسی، باغ رنگارنگ زبانی، فرهنگی و ملی ایران به سرعت در حال از بین رفتن و تبدیل شدن به خشکزار یکرنگ فارسی است. وضعیت زبانی، فرهنگی و ملی حاضر ایران، یعنی سلطه انحصاری فارسی در تناقض ریشه ای با جهانی شدن و مدنیت است. با حاکمیت انحصاری زبان و فرهنگ فارسی در ایران نه جهانی شدن ممکن است نه معاصر شدن. اگر همچو چیزی ممکن میبود پس از هشتاد سال سیاست رسمی و دولتی فارس سازی و انکار و تضعیف زبان و فرهنگهای ملتهای غیرفارس، الان ایران میبایست متمدنترین و جهانیترین کشور دنیا میشد، در حالیکه وضع کاملا بر عکس این است. اجماع بین المللی ای - از نهادهای بین المللی فرهنگی مانند یونسکو تا تشکیلات حقوق بشری و سیاسی جهانی مثل سازمان ملل و اتحادیه اروپا و - وجود دارد که پیش شرط مدنیت، دموکراسی، تفرانس و آنچه که جهانی شدن نامیده شده است را در احترام به زبانها و فرهنگها و گروههای قومی و اعتقادی مختلف میداند و این حتما و قبل از همه از داخل کشور آغاز میگردد. مقدمه اندیشیدن در باره ایران و جهان، اندیشیدن هر گروه ملی و زبانی و فرهنگی و اعتقادی و اجتماعی پیشتر در باره گروه خود، شناختن تاریخ و حقوق خود، بازگشت به خویشتن و رنسانس فرهنگی است. نمیتوان انتظار داشت که جامعه ایرانی در حالیکه ترکهای ایران یعنی اکثریت مردم به زبان و فرهنگ و تاریخ خود پشت کرده اند و مشغول به دغدغه های زبانی و فرهنگی و سیاسی قوم همسایه مانند فارس و یا عرب اند بتواند قدمی در راه تمدن بردارد، همانطور که نتوانسته است. در کشوری که مردم آن، آنها اکثریت مردم حتی روشنفکران و قلم بدستانشان از خواندن و نوشتن به زبانهای ملی و مادری خود محرومند غیر از عقب ماندگی، خشونت، باستان گرایی و انزوا، یعنی حال و روز ما نمیتوان انتظاری داشت.

سلطه انحصاری زبان فارسی بر ایران، سد راه روند جهانی شدن

این ادعای مطرح شده از سوی برخی از قومیتگرایان و ناسیونالیستهای افراطی فارس مبنی بر اینکه زبان فارسی بهترین و کم هزینه ترین گزینه برای پیشروی بسوی دهکده جهانی در ایران است، از بنیان نادرست است. نه تنها تناظری بین این دو وجود ندارد به عکس، حاکمیت انحصاری زبان و فرهنگ و قوم فارس بر ایران - وضعیتی که در سده اخیر آنرا تجربه

میکنیم- در تضاد کامل با جهانی شدن و حرکت به سوی دهکده جهانی است و حتی یکی از عوامل عمده دور شدن و تجرید ایران از جهان معاصر و مدنی در سده اخیر به شمار میرود. در حالیکه در شرایط فعلی ایران و منطقه و جهان، زبان ترکی- زبان اکثریت مردم ایران- به شرحی که خواهد آمد برای نزدیکی به دهکده جهانی به مراتب کارآتر و مناسبتر از فارسی است، زبان فارسی بدترین گزینه ممکن برای پیشروی بسوی دهکده جهانی است:

1- در منطقه ما، تعداد متکلمین زبان ترکی (آذربایجانی و استانبولی) به تنهایی بیش از دو برابر کل متکلمین زبان فارسی (+تاجیکها+دریها) است. در سال ۲۰۰۰ زبان تورکی [سه لهجه عمده آن: تورکجه (ترکیه)، ترکی آذربایجانی و ترکمنی] زبان اقلا ۹۸ میلیون نفر در خاورمیانه، قفقاز، آسیای میانه و شبه جزیره بالکان-اروپا بوده است. در همین سال زبان فارسی [سه لهجه عمده آن: فارسی (ایران)، دری (افغانستان) و تاجیکی] زبان تقریباً ۴۰ چهل میلیون نفر در خاورمیانه و آسیای میانه، آنهم فقط در ایران و افغانستان و تاجیکستان بوده است.

2- در سطح جهانی شمار کل متکلمین به یکی از زبانهای خانواده زبانهای تورکی حداقل یک و نیم برابر تعداد متکلمین به یکی از زبانهای خانواده زبانهای ایرانی است. بنا به لینگواسفر در حالیکه در سال ۲۰۰۰ گویشهای عمده خانواده زبانهای تورکی، زبان تقریباً ۱۲۵ میلیون نفر در آسیا و اروپا بوده است، گویشهای عمده خانواده زبانهای ایرانی زبان تقریباً ۸۰ میلیون نفر آنهم فقط در آسیا بوده است.

3- در منطقه، زبان فارسی زبان دوم فقط ایران و کشور همسایه افغانستان است در حالیکه زبان تورکی زبان اول ترکیه، آذربایجان، ایران و ترکمنستان (ترکی آذربایجانی در آذربایجان و ایران، ترکی آناتولی در ترکیه، تورکی ترکمنی در ترکمنستان) و قزاقستان (تورکی قزاقی، این آخری همسایه دریایی)، زبان دوم ارمنستان و زبان سوم دو کشور همسایه عراق و افغانستان (ترکی آذربایجانی در عراق، تورکی ازبکی در افغانستان) است. انتخاب زبان ترکی به عنوان یکی از زبانهای دولتی برای دولت ایران و زبان مشترک برای مردم ایران باعث نزدیکی ملتها و کشورهای ایران، ترکیه، آذربایجان، عراق و افغانستان، انتخاب زبان فارسی باعث نزدیکی با تنها یک کشور همسایه افغانستان میشود.

به عبارت دیگر از دو زبان بومی ایران ترکی و فارسی، در حالیکه زبان بومی ترکی امکان ارتباط قشر وسیعی از ایرانیان را با تعداد قابل توجهی از ملل و کشورهای همسایه و جهان فراهم میکند (این یعنی جهانی بودن، این یعنی کمک به روند جهانی شدن)، زبان بومی فارسی از همچو امکان و قابلیت محروم است.

4- دو زبان ترکی آذربایجانی و استانبولی با عضویت ترکیه و آذربایجان در پارلمان اروپا از زبانهای رسمی این پارلمان هستند. زبان ترکی در آینده نزدیک احتمالاً با عضویت ترکیه و قبرس در اتحادیه اروپا یکی از زبانهای اتحادیه اروپا نیز خواهد بود. همچنین زبان تورکی زبان شش دولت عضو کنفرانس اسلامی (ترکیه، آذربایجان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان و ازبکستان) است، در حالیکه فارسی-تاجیکی در پارلمان و اتحادیه اروپا جایی نداشته و زبان دولتی تنها دو کشور عضو (ایران و تاجیکستان) در کنفرانس اسلامی است. بنابراین دولتی شدن زبان ترکی در ایران پیوندها، آشنایی و نزدیکی

مردم این کشور را با هر دو گروه کشورهای اروپایی و اسلامی تقویت خواهد نمود. علاوه بر آن زبان ترکی این کشورها با خط لاتین نوشته میشود که عامل مهم دیگری در تسهیل نزدیکی با فرهنگ سیاسی اروپا و مدرنیته بشمار میرود. فارسی (هر سه لهجه آن) به خط عربی نوشته میشود. سهولت و گستردگی کاربرد زبان ترکی و خط لاتین آن در عرصه های ادبیات مکتوب، رادیو، کانالهای تلویزیونی، کانالهای ماهواره ای، تکنولوژی کامپیوتری و اینترنت برتریت و مزیت بارزی بر زبان فارسی و خط عربی اش دارد.

مسئله این است: دهکده جهانی یا روستای فارسی؟

عده ای از قومیت‌گرایان افراطی فارس، با شعار طرفداری از دهکده جهانی بر علیه رسمیت یافتن زبانهای ملی در ایران و دولتی شدن زبان ترکی در این کشور برخاسته اند. حال آنکه، آنچه این هموطنان مدافع آنند روستای فارسی است نه دهکده جهانی. آنها بیکه از آموزش اجباری زبان و فرهنگ فارسی به ترکها، در حالیکه کاربرد زبان مادری و ملی ترکان یعنی اکثریت مردم ایران در مدارس، ادارات، ارتش و مراکز و نهادهای دولتی قدغن است دفاع میکنند در عمل در حال تبدیل کردن ایران به روستای کوچک و منزوی فارسی اند (که قسماً موفق به تحقق آن هم شده اند). آنها بیکه فکر و ذکرشان روستای فارسی است مانع اصلی پیوستن مردم ایران به کاروان دهکده جهانی اند. در شرایطی که مرزهای جهانی در حال فرو ریختن است، تحمیل زبان فارسی به مردم ایران به عنوان تنها زبان دولتی و تنها زبان رسمی، عملاً ایجاد سدی در مقابل فرایند جهانی شدن و کشیدن دیواری مرزی برای جداسازی مردم ایران از جهان مدرن و دمکرات و هم تبارانشان در کشورهای همسایه است.

محرومیت ترکها- یعنی اکثریت جمعیت کشور- و دیگر ملت‌های ایرانی از تعلیم و تعلم به زبانهای ملی و مادریشان، معضلی بسیار بزرگ و از عوامل عمده عقب ماندگی عمومی جامعه ایرانی از جهان متمدن و معاصر است. با اینهمه محروم بودن فارسها از یادگیری دیگر زبانها و آشنایی با فرهنگهای ملی ایران و در نتیجه محدود ماندن فوق العاده دنیای ذهنی و کانالیزه و تنگ شدن افقشان نیز به همان اندازه معضلی بزرگ و از عوامل عقب نگهداشته شدن جامعه ایرانی است، بویژه با توجه به این واقعیت که اقتدار انحصاری سیاسی و حاکمیت دولتی در سده اخیر در دست همین عنصر قومی فارس میباشد. هر زبان دریچه ای است به دنیایی و در ایران اکثر ترکها از دو دریچه ترکی و فارسی به دو دنیای تورکی و ایرانی مینگردند. ولی متأسفانه فارسها از این نعمت محرومند و فقط محکوم به نگرستن از دریچه فارسی شده اند، که آنهم تنها رو به افغانستان دارد. هر زبان معرف نگرش صاحبان آن زبان به دنیا و برداشتشان از دنیا، آینه تمام نمای سطح رشد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تکنولوژیک اجتماعی است که در آن بکار میرود و تناسب مستقیمی با آن دارد. زبان فارسی به عنوان زبان بومی تنها منعکس کننده حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی فارستان، افغانستان و تاجیکستان است. (تصادفی نیست که در بخش فارسی بی بی سی پیوندهای افغانستان و تاجیکستان هم جا داده شده و اخبار و گزارشات این دو کشور جایگاه ویژه ای دارند). شاید علت تنگ نظری و محدود بودن افق دید اکثر روشنفکران و سیاسیون فارس در قرن بیستم هم نبود دریچه ای متفاوت برای نگرستن است. ازینروست که در ایران مدنی، علاوه بر آنکه ملت های مختلف ایران حق دارند که به زبان

ملی خود آموزش ببینند و آنرا در ادارات و ارتش، در عالیترین سطوح بکار برند، میبایست که فارسیها با اتخاذ تدابیری قانونی، مطلقا موظف به یادگیری یکی از زبانهای ملی ایران شوند.

محکوم کردن ترکهای ایران به زبان و فرهنگ فارسی، محکوم کردن آنها به جهان و ذهنیت فارسیستان، افغانستان و تاجیکستان؛ و بستن دریچه ترکی بستن، دریچه کشورهای ترک زبان مجاور از جمله ترکیه و آذربایجان به رویشان نیز هست. دریچه ای که از طریق آن از جمله میتوانند شاهد دو الگوی زیر باشند:

-ادبیات و موسیقی مدرن ترکی (ترکیه و آذربایجان) دهها شخصیت مطرح جهانی (ناظم حکمت، یاشار کمال، عزیز نسین، اورهان پاموک، اورهان کمال، قاراقارییف، عزیزه مصطفی زاده،) دارد. موسیقی و ادبیات فارسی-تاجیکی (در فارسیستان، افغانستان و تاجیکستان) حتی یک شخصیت معاصر مطرح جهانی ندارد. بسیاری از شخصیتهای معاصر نسبتا شناخته شده فرهنگ و ادب ایرانی در خارج نیز به لحاظ ملیت نه فارس، بلکه ترکند (شهریار، تهمینه میلانی، رضا براهنی، صمد بهرنگی، احمد شاملو، جعفر پناهی، غلامحسین ساعدی، رضا دقتی، شیرین عبادی،

-زبان و فرهنگ فارسی باعث عقب ماندگی و جداشدن بخصوص زنها از دنیای معاصر و دمکرات و مدرن شده است. بدون رشد موقعیت اجتماعی زنان سخن گفتن از رشد فرهنگی و سیاسی جامعه و فرایند جهانی شدن امری عبث است. طبق یکی از آمارهای موجود، نرخ باسوادی زنان تورکی زبان چهار برابر بیش از نرخ باسوادی در میان زنان ایرانی زبان است. نرخ باسوادی در تورکی زبانان به طور متوسط ۸۷،۵٪، زنان ۸۵٪ و مردان ۹۰٪ است. نرخ باسوادی در ایرانی زبانان به طور متوسط ۳۲،۵٪، زنان ۲۰٪ و مردان ۴۵٪ است. درصد باسوادی فارسیها مشخصا ۶۲،۵٪، زنها ۵۰٪ و مردها ۷۵٪ است. در هیچکدام از کشورهایی که زبان فارسی-تاجیکی زبان دولتی و رسمی شان میباشد (ایران، افغانستان، تاجیکستان) نمیتوان از برابری کامل حقوقی و اجتماعی زنان با مردان سخن راند. از سوی دیگر در جهان اسلامی کشورهای تورکی زبان بویژه در ازبکستان، آذربایجان، قزاقستان و ... جوامعی اند که استاندارد قابل قبولی از برابری زنان و مردان را بدست آورده اند. به عنوان مثال فرهنگ و همچنین آموزش سنتی فرهنگ در کشور آذربایجان، بر خلاف ایران بیشتر مربوط به حوزه زنان میگردد. اکثریت کارمندان کتابخانه ها، موزه ها، آرشیوها، مدارس موسیقی و تئاترهای آذربایجان را زنان تشکیل میدهند و زنان بطور فعال در مدیریتهای فرهنگی کشور نقش ایفا میکنند. این کشور شاهد شکل گیری جنبش گسترده زنان در سرتاسر جمهوری آذربایجان، تأسیس سازمانهای متعدد تخصصی در حوزه فرهنگ زنان آذربایجانی نظیر سازمان موسیقی زنان و سازمان زنان خلاق کشور و چاپ گسرده مجلات فرهنگی و اجتماعی برای زنان است.

کژراه ای که در آنیم

کاربرد رسمی و آموزش انحصاری-اجباری زبان فارسی مانع متمدن شدن، بسط دمکراسی در ایران و یکی از عمده ترین عوامل عقب ماندگی، پسرقتگی و جداشدن ایران از دنیای معاصر است. دکتر رضا براهنی اندیشمند فرهیخته، نویسنده بزرگ ترک و رئیس سابق انجمن قلم کانادا، میگوید که "علت عقب ماندگی فرهنگی و روشنفکری ایرانیان در سده اخیر این است

که آنها را از زبانهای ملی و مادری خود محروم کرده اند." نیک میدانیم که نزدیک به تمام جنبشهای سیاسی و جریانات فکری تجددگرا و حرکات ترقی خواه سده اخیر در این کشور، از مفاهیم وطن و جمهوریت تا آرمانهای آزادی زنان و عدالت اجتماعی، از پروتستانیسیم اسلامی و سوسیالیسم تا مبارزه ملی کردن نفت و حرکت کارگری، به واسطه فعالین سیاسی و اجتماعی و روشنفکران و نخبگان ترکهای ایران، یعنی آنائیکه از یک طرف با زبان و فرهنگ ترکی تغذیه میشدند و از طرف دیگر از قفقاز و عثمانی ترک الهام میگرفتند، آغاز شده است.

انقلاب مشروطیت ایران تنها یکی از کلاسیک ترین این نمونه هاست. این انقلاب تماما کپی و انتقال رویدادهای امپراتوری عثمانی و قفقاز ترک - استانبول و باکو - به آذربایجان ایران - تبریز و سپس به بقیه ایران توسط شخصیتهای ترک و نهادهای آذربایجانی است (سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالیوف، میرزاجلیل قولوزاده، حیدرخان عموغلو، رسول زاده، تقی رفعت، علی اکبر دهخدا، مجله ملانصرالدین، انجمن سعادت و مجله اختر در استانبول،). آذربایجان ایران علاوه بر عینیت زبانی و فرهنگی و تباری، به لحاظ سیاسی و اقتصادی هم ادامه طبیعی قفقاز و آناتولی در ایران بوده و است. بسیاری از نخبگان، پیشگامان و روزنامه نگاران ایرانی ترک و غیرترک عصر مشروطه و قبل از آن به زبان ترکی ادبی و نوشتاری آشنا و یا مسلط بودند و میتوانستند مستقیماً به نظریه ها و تئوریهای علمی دنیا که در مطبوعات و محیط سیاسی و روشنفکری قفقاز و عثمانی ترک عیناً و بیشتر از ایران مطرح بود دست یابند. حتی اکثر آنها بخشی از حیات سیاسی و اجتماعی و فکری خود را در قفقاز و عثمانی ترک گذارنده و اول بار در آن دیار با دنیای جدید و مدرنیته آشنا شده بودند و این باعث گردیده بود که بتوانند بالذات کشور خود و جایگاه انسان ایرانی را با موقعیت انسانهای دیگر و کشورهای با شرایط مشابه که گامهای بسیاری جلوتر از ایران بودند مقایسه کنند و بدانند که جامعه ایرانی چه راهی را و چگونه میبایست طی کند و در مسیر راه چه موانع و مشکلاتی، چه راه حلهایی وجود دارد.

ولی امروز با متروک ساختن ترکی، دروازه مدرنیته و معاصر شدن، ترقیخواهی و اصلاحات به روی توده مردم ایران بسته شده است. اکنون نه تنها فارسیها بلکه ترکهای ایران نیز از خواندن و استفاده از متون و نشریات کاغذی و اینترنتی ترکی عاجز و از تجربه آموزی از جوامعی که ایران با تاخیر فازی یک صد ساله در راه پیموده شده توسط آنان در حال راهپیمایی است محروم شده اند. سیستم دولتی و سیاستهای کلان فرهنگی و آموزشی و دانشگاهی هم این فاصله ها را تشدید میکند. در نتیجه، بسیاری از نخبگان فارس و ایرانی در حالیکه در عالم تخیل خود را بهترین ها دانسته با جوامع و کشورهای لیگ اول، سوئیس و ژاپن و آلمان مقایسه میکنند، در آرزوی مدبرداری و جهش یک شبه به سطح توسعه و رشد اجتماعی و سیاسی آنهایند، آنهاهم بدون طی مراحل میانی مثل آذربایجان و ترکیه، که دیگر بر خلاف دوران مشروطیت ناتوان از برقرار ساختن ارتباط و تجربه آموزی از آنهایند. و نتیجه حاصله این است: تجرید از مدنیت معاصر، پسرقت مدام در کجراه استبداد، بنیادگرایی، خشونت طلبی و

گُر چه یه هو!!!!